آثار فاخری
۸۴/۴/۱۸






جمهوری اسلامی ایران

نقد بخت [illegible] گردد [illegible]
[illegible] نتوان [illegible] نتوان رفت [illegible]

سعدی شیرازی

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش
اگر خدای پرستی هوا پرست مباش
بچشم [illegible] بهیچ خلق مبین
که دوستان خدا ممکنند در اوباش

آنکه نصیب منی ز همه خوبان او صبر در تحت حکومت وارث و شمعان ل

سکشم که در کنار و کناری اندر دیده کان

مسکه آدم موی در عشق تو

[illegible]

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آ(ی)

رندی و هوسناکی در عهد شباب او(لی)

[illegible]

رفتن زودرت کار دلبران بنت

خیال زلفت تو آواز

زهره گذشت چرا ای ساربان ای

چابک که غلام توام بیا ای

تو کرده ام کسب علم

نه تو تعلیم تحصیل خان

مضمون

صبح

میتواند بود

بهشت جنبه دارد ... روزگار — از هشت جنبه تا رسیده ...

آن زلف ... [illegible]

آن زلف ... [illegible]

قطعه

[illegible]

دیگر ... [illegible]

---

اطهر کرمانی

گر شیخ خودنمای پرهیز از شراب است
ما را قسم به مستی از شیخ اجتناب است

ای بی‌خبر منه گام در راه عشق از آن رو
کاین راه پرخطر است گر شیخ تاب است

روباه چون ترا نه گردن کشی کجا ... [illegible]
شیران شرزه را دل در بیم اضطراب است

آنکه رسی به جانان گر زنده جاودانی
عاشق را حقیقت جانان مایه عذاب است

از ... [illegible] تشنگان را ... [illegible] ... شود
ترک از کسی گریزد کو را بدان شتاب است

تا ترس جان واردا ... [illegible] دل ... [illegible]
بر وفق میل دشمن این مملکت خراب است

مسئول این خرابی ارباب علم و فضلند
جاهل تمام هستی معروف نان و آب است

ای خواب غفلت کو غیرت و حمیت
... [illegible] اراده ملت اکنون ... [illegible] خواب است

ای تشنه مرادت ... [illegible] دیده بر ... [illegible]
گردیده ... [illegible] ... سراب است

از این زمامداران ویرانه گشته ایران
... [illegible] انقلاب ...

... [illegible]

[illegible]

نظام وفا

[illegible]

[illegible]

---

شعر از شهریار

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را
که بماسوا فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین
بعلی شناختم من بخدا قسم خدا را

بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند
چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ
بشرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من
چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا

بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب
که علم کند بعالم شهدای کربلا را

چو بدوست عهد بندد ز میان پاکبازان
چو علی که میتواند که بسر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب
غم دل بدوست گفتن چه خوش است شهریارا

---

[illegible]

---

[illegible]

چون طایر ... [illegible]

[illegible]

ما ... او ... کنیم

[illegible]

چون نبود ... از اول

حیف ... [illegible]

سنه ۱۰۵[illegible]

عمارت ... [illegible]

[illegible]

صفحه ... وصلت ... [illegible]

تا چند کنم ... [illegible]

[illegible]

چون [illegible]

از دست حقی [illegible]

گفته نظام وفا

ما که دادیم ز کف طره پیچان ترا
متحملیم جفای شب هجران ترا

از پریشانی ما هیچ تعجب نکنند
هر که دیده است سر زلف پریشان ترا

ای صبا گو به سلطان جفا پیشه روس
ایکه بگرفته چنین آذربایجان ترا

هر چه خواهی بکن از زور ولیکن ز زمان
تک بتک ثبت کند قصه دوران ترا

ز اشک مظلوم بیندیش که چون جمع شود
سیل آسا بکند ریشه بنیان ترا

وای اگر تیغ مکافات بر آید ز نیام
خون بگیرد همه ایوان و شبستان ترا

لب ببستند و شکستند پر و بال نظام
وطن آئین بود از مرغ خوش الحان ترا

*

[illegible]

صابر کرمانی

شرر زد آتش عشقت بجان ناتوان من
بیا اندر برم جانا توئی روح روان من
بیا تا بوسم آن رویت اسیرم در خم مویت
بود چشمم در سویت توئی شیرین زبان من
فراقت سوخت جانم را بیا ای دلبر زیبا
ندارم طاقت صبری توئی آرام جان من
شب از عشق رخت مستم بکوی وصل پابستم
خوشم از قید غم رستم گل باغ جهان من
چو بلبل نغمه‌خوان باشم بیا غنچه ای رشک بهارا
بیا جانا تا نمایان شو توئی سرو روان من
بسوزد صابر از عشقت ترحم کن بحال او
بگوید عشق زد آتش بجان ناتوان من
=
(حسین خان صابر کرمانی)

[illegible]

[illegible]




تا چشم دل سیاه تو غارتگر دل است

تو در دل منی و من این قدر از تو دور

ای قبله امید بابروی تو قسم

[illegible] عاقل است